

نشست نود و یکم - زندگی بر مدار معجزه نیست!

بسم الله الرحمن الرحيم

در این قسمت می‌خواهیم به آیات پایانی سوره یس بپردازیم. موضوع بحث زنده شدن بود که برای آن چند راهبرد با توجه به آیات سوره گفتیم: ترک اسراف، شنیدن، نظام خلقت و کنار گذاشتن آلهه‌های اخذ شده دیگر؛ و با این راهکارها انسان از مرگ خارج می‌شود.

ادامه آیات سوره در مورد یک پدیده بسیار مهم به نام آیه صحبت می‌کند. ما در جلسه دوم مفصل در مورد آیه صحبت کردیم. یکی از چیزهایی که باعث می‌شود انسان دچار مرگ تدریجی روحانی و معنوی نشود، قدرت آیه بینی است.

آیه بینی به چه معناست؟

تعریف آیه بینی این است که انسان‌ها حواسشان باشد پدیده‌های پیرامونشان بی‌غرض و بی‌پیام نیستند. این اصلی است که باید با تمام انسان‌ها راجع به آن صحبت کرد. اگر دکمه آیه بینی فعال شود، بسیاری از مشکلات حل می‌شود. به عبارتی بخش گسترده‌ای از مشکلات آدم‌ها به این برمی‌گردد که اساساً آیه‌ای در اطراف خود نمی‌بینند و دنیا برای آنها ساکت است. در این صورت تدریجاً شنیدن درونی انسان کم می‌شود و حالت‌های غبض، افسردگی و مرگ بر آنها حاکم می‌شود. مثل کسی که هیچ‌کس با او حرف نزنند، این حرف نزدن مفید گرفتگی در او می‌شود. مهم‌تر از آن این است که انسان پیامی از هستی دریافت نکند.

برای خیلی از ما این اتفاق می‌افتد و چیزی نمی‌شنویم. شنیدن هم فقط این نیست که انسان پای منبر بنشیند یا لزوماً کسی حرف بزند. در بچگی به ما می‌گفتند اصطلاحاً غذا بخورید تا معده‌تان جمع نشود؛ اگر معده جمع شود، دیگر جا ندارد. وقتی چیزی در معده نمی‌رود و نمی‌آید، کم‌کم شروع به جمع شدن می‌کند. حالا وقتی در درون انسان این رفت و آمد وجود نداشته باشد، درون انسان نیز دچار ضیق و تنگی می‌شود. این همه آیه مانند خورشید، ماه، زمین، دریا، باران و زنده شدن زمین در هر بهار، این همه اتفاقات شگرف، پیرامون انسان است که همگی تکلم و پیام دارد. توجه انسان به این همه آیات نیست و به تبع افسردگی و مرگ به وجود می‌آید.

پس یکی از **راهبردهای جدی** برای اینکه انسان از مردگی و افسردگی خارج شود، آیه بینی است. مبحث آیه بینی نیاز به اعتقاد به خدا، پیغمبر و اهل بیت ندارد؛ هرچند که اگر این اعتقادات وجود داشته باشد، آیه بینی قوی‌تر است. اساساً آیه بینی پدیده‌ای برای نجات همه انسان‌ها، حتی کفار است.

ما درباره این موضوع، در جلسه دوم مفصل صحبت کردیم که در [آرشیو سایت باشگاه](#) موجود است و می‌توانید مراجعه کنید. ادامه آیات سوره تا انتها، حول موضوع آیه بینی و مبحث **رزق** که البته قبلاً اشاراتی به آن شده است، ادامه پیدا می‌کند. اکنون چند آیه انتهایی را با هم می‌خوانیم.

مجرم از منظر قرآن کیست؟

وَنُفِّخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ (آیه ۵۱ سوره یس)

قیامت می‌شود و همه از قبرها بلند می‌شوند؛ آدم‌ها دو جور هستند:

۱. برخی «لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَلَهُمْ مَا يَدَّعُونَ» (۵۷) «سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ» (۵۸) هستند. این افراد

گشادگی و انبساط دارند.

۲. دسته دیگر «وَأُمْتَاوُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ» (۵۹) هستند.

آن گرفتگی‌ها که قبلاً اشاره شد، بعداً به **جرم** تبدیل می‌شود. این ست که می‌گوییم گرفتگی و افسردگی در ابتدا کار خود ما است؛ بعد که در درون ما نصب شود، آثار شومی دارد که دیگر نمی‌توان آن را کنترل کرد. آدمی که احساس مردگی دارد، دیگر حریمی را نگه نمی‌دارد و ممکن دست به هر کاری بزند؛ لذا انتهای سوره، اسم این آدم مجرم می‌شود.

«جَرَمَ» یعنی کسی که اهل پرده‌داری است. تا یک مدت انسان‌ها عقلانیت‌شان کار می‌کند، خودشان گرفته هستند اما می‌توانند کنترل کنند؛ وقتی این افسردگی و مردگی زیاد و زیادتر شود، انسان به جایی می‌رسد که دیگر چیزی برای از دست دادن ندارد و این باعث می‌شود برای هیچ عملی در زندگی‌اش حریم قائل نشود و هر اقدام غیر انسانی از این آدم بر می‌آید و اول برای خود و بعد برای جامعه‌اش خطرناک است. پس مبادا با این افسردگی‌ها و بی‌نشاطی‌ها خو بگیریم و نسبت به مردگی دیگران بی‌تفاوت بشویم؛ با این اتفاق، بایستی منتظر جرایم هولناک از سمت خود و جامعه بشویم.

دشمنی شیطان را باور کنید!

أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿٦٠﴾ وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿٦١﴾ وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ ﴿٦٢﴾ هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ﴿٦٣﴾ أَصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿٦٤﴾ الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٦٥﴾ وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّى يُبْصِرُونَ ﴿٦٦﴾

لطمسنا یعنی جای چشم را پر کردن. اینکه می‌گوییم انسان به جاهای بی بازگشت می‌رسد، اینجا اشاره شده است. اینطور نیست که انسان نمی‌بیند، بلکه جای چشمان از صورت برداشته می‌شود و کلا تغییر در ساختارش صورت می‌گیرد.

وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَىٰ مَكَاتِبِهِمْ فَمَا اسْتَبَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يُرْجِعُونَ ﴿٦٧﴾

آیات ۶۰-۶۷ می‌گویند که انسان‌ها باید باور کنند که شیطان دشمن آنها است. ما به راحتی این باور را کنار گذاشتیم. ما انسان‌ها قرار گذاشتیم که هر کاری انجام می‌دهیم، هر چقدر هم دنیا اطراف ما شیطانی باشد، از شیطان تبعیت نکنیم. حداقل ما که خود را دغدغه‌مند حقیقت می‌دانیم نباید از شیطان پیروی کنیم. با تبعیت از شیطان، همان گرداب فرورونده‌ی مردگی برای انسان اتفاق می‌افتد و کار به جایی می‌رسد که آدم‌ها ظرفیت‌های شناختی خود را از دست می‌دهند و به اصطلاح قرآن، انسان بی‌چشم می‌شود. البته خداوند نخواستند این اتفاق برای بشر بیافتد چون حیات را برای بندگانش خواسته است.

اثرات پیری بر خلق انسان

وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَ فَلَا يَعْقِلُونَ ﴿٦٨﴾

فقط کفایت انسان‌ها به یک موضوع دقت کنند، که هر چه در زندگی جلوتر می‌روند، از خلق آنها کاسته می‌شود. به مرور آن توان، نشاط، سوی چشم، توان سخن گفتن و ... کمتر می‌شود و به سمت میرایی می‌رود. اصلاً دنیا انسان را به سمت این میرایی می‌برد و هزاران چاره‌ی دنیایی مثل تغذیه سالم و ورزش و ... برای این موضوع کافی نیست، پس باید به فکر چاره‌ای دیگر بود.

اختیار انسان در انتخاب مسیر زندگی یا مردگی

وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ ﴿٦٩﴾

با قرآن شبیه شعر و موضوعات سرگرمی رفتار نکنید و آن را جدی بخوانید.

لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ (۷۰)

و اینها زمینه ساز زنده کردن آدم‌ها است، خدا هیچ آدمی را مرده نمی‌خواهد. خداوند عذاب هیچ انسانی را نمی‌خواهد، اینها را انسان به اختیار خود بدست می‌آورد.

بر روی چه چیزی سرمایه‌گذاری کنیم؟!

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ ﴿٧١﴾ وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ ﴿٧٢﴾ وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبُ أَفَلَا يَشْكُرُونَ ﴿٧٣﴾ وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ ﴿٧٤﴾ لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحَضَّرُونَ ﴿٧٥﴾

اینها توضیح آلهه‌های دیگری است که انسان‌ها در زندگی می‌گیرند و بر روی چیز دیگری سرمایه‌گذاری می‌کنند و با اینها، از چیزهای دیگر می‌گذرند. یکبار بر روی این چیزهایی که سرمایه‌گذاری کردند، بازنگری کنند؛ مثلاً اگر حکومت دینی نباشد، به جای آن بر روی چه چیزی سرمایه‌گذاری می‌کنند؟ و البته تجربه، دستاورد و شکست‌های این جایگزین در جامعه غرب معلوم است.

فَلَا يَحْزَنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ (۷۶)

حالا از اینجا هم معلوم می‌شود که بعضی‌ها که دم از افسردگی و مردگی می‌زنند، می‌دانند که چکار می‌کنند. فکر نکنید همه این افرادی که در عالم افسردگی‌ها و رو به مرگ تدریجی هستند، واقعا حالشان همین طوری است. بعضی‌ها می‌دانند که سودشان در افسردگی دیگران است و بازارشان در مردگی دیگران، تامین می‌شود.

لجبازی با انسان چه می‌کند؟

أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ (۷۷)

خداوند می‌فرماید ما از نطفه، انسان را آفریدیم. کلا انسان از لجبازی خوشش می‌آید؛ نمود این لجبازی در بچه‌ها بهتر دیده می‌شود. بعضی از بچه‌ها به خصوص می‌دانند چطور پدر و مادر را اذیت کنند؛ نقاط ضعف را در همان سن کم پیدا می‌کنند، دقیقا انگشت را بر همان می‌گذارند و فشار می‌دهند؛ البته این‌ها هم توفیقاتی از سمت خدا برای اصلاح پدر و مادر است. بچه‌ها وقتی به سن نوجوانی، بزرگسالی و حتی

پیری هم که می‌رسند، اگر عاقل نشوند، به همان لجبازی ادامه می‌دهند و پدر، مادر، همسر و اطرافیان خود را اذیت می‌کنند. خداوند به واسطه بچه‌ها پدر و مادرها را تربیت می‌کند و کودک هم خودش تربیت می‌شود.

در همان ابتدای سوره انسان به دنده لج می‌افتد. رسول خدا حرفی زده اند، انسان بی هیچ دلیلی می‌گوید نمی‌خواهم؛ هر چقدر هم او را از عواقب کارش مطلع می‌کند، باز هم لجبازی می‌کند. خدا نکند انسانی در بزرگسالی به دنده لج بیافتد، به راه اسراف و ... هم می‌افتد. انسان باید به این فکر کند اگر این‌ها را نمی‌خواهد، چه جایگزینی دیگری را می‌خواهد؟

لجبازی در پذیرش قیامت

وَصَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَتَسَىٰ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ ﴿٧٨﴾ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ ﴿٧٩﴾ الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ ﴿٨٠﴾ أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ ﴿٨١﴾

اینجا به طور خاص در باب لجبازی انسان در پذیرش قیامت است. لجبازی اش هم به این صورت است که مثلاً می‌گوید استخوان‌ها که پوسیده می‌شود، چطور به حالت اولیه برمی‌گردد؟ جواب اش هم اینست که همانطور که بار اول آمد، اینبار هم می‌آید. همانقدر که بار دوم عجیب است، بار اول هم عجیب است؛ با این تفاوت که نحوه شکل‌گیری بار اولش را از قوانین زیستی پیدا کردید، اما قوائد بار دوم را بلد نیستید. بلد نبودن ما، دلیل بر نیستی آن قوانین نیست.

چگونگی امر خداوند

إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٨٢﴾ فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٨٣﴾

این آیات آخر معادل همان صحبت‌های اول جلسه است. از فضای حیات خارج می‌شویم، الان به فهم «امر» می‌پردازیم. این جمله که در ادامه گفته می‌شود، جمع بندی مهمی است. امر خدا چنین است که می‌گوید باش، پس می‌شود؛ نظام خلقت بر طبق این جمله است. مثلاً خدا می‌فرماید: «گل، باش؛ پس می‌شود»، ولی من و شما این عالم را اینطور نمی‌بینیم. ما برای به ثمر نشستن یک گل، از مرحله کاشت تا جوانه زدن و ... خون جگرها می‌خوریم؛ پس کن فیکون خدا در اینجا چه نقشی دارد؟

ما یک تصویر اندکی غیر دقیق از این «کن فیکون» خداوند داریم و خیلی از مشکلات ما به همین موضوع برمی‌گردد. ما انتظار داریم مثلاً یک چوب خشک را علم کنیم و تصورمان از کن فیکون این است که اگر خدا خواست، حتی این چوب خشک میوه بدهد؛ البته این انتظار ما پر بیراه نیست، چون خود خداوند می‌فرماید که موسی عصایش را به نیل زد و نیل شکافته شد. خدا خودش فرمود عیسی گل درست کرد و بر آن دمید، گل پرنده شد. خود خدا اینها را در قرآن تعریف کردند، پس انتظار ما نیز همین است.

در قرآن میزان آیاتی که به معجزات انبیاء اشاره کردند نهایتاً صد آیه است، که در مقابل شش هزار آیه عدد ناچیزی است. با نهایت دو درصد از آیات قرآن، خداوند متعال «کن فیکون» اش را در قالب یک خرق عادت که ما به آن معجزه می‌گوییم، نشان داده است.

پس در آن ۹۸ درصد دیگر آیات «إِذَا أَرَادَ شَيْئًا...» وجود ندارد؟

قطعاً وجود دارد، اما در این ۹۸ درصد آیات، نمود امر خدا به چه صورت است و چرا ما برای فهم این اراده خداوند، آن دو درصد را علم کردیم؟ درست است در این دو درصد آیات قرآن، اراده خدا برای ما ظهور بیشتری دارد؛ ولی ۹۸ درصد باقی آیات این تجلی را برای ما ندارد. مثلاً پیامبر خدا برای هدایت قومی می‌رود، خداوند هم به آن هدایت اعتقاد دارند، اما مردم او را می‌کشند؛ پس در اینجا «إِذَا أَرَادَ شَيْئًا...» کجاست؟ یا مثلاً برای امام حسین (ع) هر چه واقعه سفاکانه هست، برایش اتفاق می‌افتد؛ پس در اینجا «إِذَا أَرَادَ شَيْئًا...» کجاست؟ در ماجرا تنهایی حضرت عیسی هم که نیست. در جنگ احد هم که مسلمانان شکست خوردند هم نیست. جالب اینجاست که ما هنوز انتظار داریم خدا به شیوه آن دو درصد مردم را هدایت کند، حال اینکه خود خداوند به شیوه آن ۹۸ درصد انسان‌ها را هدایت می‌کند. با همین تفکر ما انتظار داریم به همین شیوه امام زمان ظهور کند، به راحتی ظالمان را از بین ببرد و همه انسان‌ها بواسطه ظهور و با یک حرکت از سوی حضرت، عاقل شوند.

نظام اسباب راه تحقق امر خدا

هیچ شکی بر وجود داشتن «إِذَا أَرَادَ شَيْئًا...» نیست؛ ولی همان خدای «إِذَا أَرَادَ شَيْئًا...»، تحقق هایش را با نظام اسباب و فرآیندها در این عالم محقق کرده است. یکبار رود نیل شکافته شده است، دفعات دیگر انسان‌ها پل زدند و از رود عبور کردند. یکبار در جنگ بدر با اعجاز پیروز شدند، دفعه دیگر تنگه را رها کردند، شکست خوردند و حمزه سیدالشهدا شهید شدند. برای شکست نخوردن، لازم بود تنگه نگه‌داشته می‌شد و اراده خدا بر همین تنگه داشتن تنگه بود.

خداوند در این عالم با اسبابش امر می‌کند. مثلاً اگر فلانی درس خواند، نمره بیاورد و در غیر اینصورت نمره نیاورد؛ ولی من انسان توقع دارم که درس نخوانده و با توکل، نمره بیاورم و موفق شوم. توقع داریم عیب‌های مان باشد ولی با یک توسل کارها انجام شود، اما خدا اینطور اراده نکرده است. خداوند در آن دو درصد آیات نشان داده است که دستش بسته نیست؛ اما در نود و هشت درصد باقی آیات خواسته به انسان بفهماند که اگر تو عبد هستی و خالق عالم را اینطور خلق کرده است، پس به شیوه ای که من گفتم زندگی کن. شیوه خدا این است که هرکاری فرمول دارد و برای موفقیت باید طبق آن فرمول پیش رفت.

ما یا به خدا اعتقاد نداریم که از قواعد خودمان تبعیت می‌کنیم و یا از آن بچه مسلمان‌هایی هستیم که فقط با آن دو درصد می‌خواهیم زندگی کنیم. آن دو درصد فقط برای این است که انسان بداند قدرت خدا وابسته به اسباب نیست. اگر می‌گوید نظام اسباب، به خاطر دست بسته بودن خودش نیست؛ بلکه به دلیل رشد و سلوک انسان است. بنده باید بلد باشد به خدایی اعتقاد داشته باشد که وابسته به اسباب نیست، اما از عبد خودش خواسته به سراغ اسباب برود. به انسان گفته است که باید برای بیماری دارو بخورد، اما شفا دست خالق است؛ یعنی من بنده‌ی معتقد به خدا هم باید برای خوب شدن بیماری، پیش پزشک بروم و یا باید برای موفقیت کار کنم. نباید انتظار داشت چون مسلمان هستیم، یعنی تافته جدا بافته از نظام عالم هستیم و نباید توقع گشایش‌های عجیب از سمت خدا داشته باشیم. خداوند در جایی که صلاح بداند و یا بخواهد هدایتی را جاری کند، درهای رحمت اش را می‌گشاید.

گاهی خدا به دلایلی تشخیص می‌دهد جنبه‌های اعجاز‌گونه رقم بزند، مثل آن جایی که ابراهیمش را در آتش میاندازد ولی نباید ابراهیم بسوزد چون این گونه مردم بهتر هدایت می‌شوند. یک جایی هم ابا عبدالله الحسینش را باید هر بلایی که می‌خواهند سرش بیاورند، چون آنجا اینطوری مردم هدایت می‌شوند. خدا این که چه کار می‌کند، طبق نظام خودش است؛ قرار هم نیست در فرمول من و شما بیاید. قرار نیست بگوییم: خدایا! من مدل حضرت ابراهیمی می‌خواهم؛ جسارتاً شما باید ابا عبدالله‌ای تشریف ببرید. الان آن چیزی که برای هدایت مردم بهتر است، مهم است.

خدا در بند خواست من و شما نیست ولی آن چیزی که من و شما را به آن مأمور کرده، «ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» (مائده / ۳۵) است؛ باور به نظام امر و اراده‌ی خدا منطبق بر آن چیزی که واقعاً اراده کرده، نه اینکه من بنشینم و خدا امورات من را رتق و فتق کند. ما فکر می‌کنیم چون توکل می‌کنیم، نباید زمان بگذاریم. مثلاً اگر نشستیم، تا دستم را گذاشتم، باید بتوانم متن بنویسم. نویسنده‌ها هم می‌خواهند متن بنویسند، پانصد ساعت می‌روند مطالعه می‌کنند که صد صفحه متن بنویسند. ما انتظار داریم چون در

جریان حرکت انقلاب و توحید هستیم، تا اراده کردیم باید بنویسیم. تا دست بردیم به دوربین، باید بهترین فیلم دنیا را بسازیم. چه کسی گفته؟ باید زحمت بکشی، کار کنی، زمین بخوری و تلاش کنی.

این انقلاب هم اگر بخواید درست بشود، باید همینطوری درست بشود. نه فقط این انقلاب! مگر کشورهای دیگر چطوری پیشرفت می‌کنند؟ با حرکت همه‌ی آدم‌ها، مبارزه با فسادشان، برنامه‌ریزی مسئولان، همدلی مردمشان؛ با اینکه همه بیایند پای ماجرا بایستند. شما واقعاً انتظار دارید چون دین آمده هیچ کس کارش را نکند، ولی حکومت به نتیجه برسد؟

مثل آن بنده خدایی که رفته بود حج، نماز نمی‌خواند؛ می‌گفت همه چیز با کاروان! آخر دیگر نمازت را که تو باید بخوانی. حالا همان نکته‌اش هم اشکال دارد! به نظرم همین فرهنگ‌های اشتباه را درست کردیم. آدم‌ها را باید می‌گفتی: بلند شو، برو حج! به من چه چطور می‌روی حج؟ یک ذره سختی بکش. مگر اربعین چطوری می‌روی؟ حجت را هم همان طور برو.

ما به این آیه ایمان داریم که امر خدا اینگونه است که وقتی شیء ای را اراده می‌کند، می‌گوید: «کن فیکون» (یس/۸۲)؛ ولی همان خدایی که این امر و اراده را کرده، اسباب جزو اراده‌اش است. چرا فکر می‌کنیم اسباب، بیرون اراده است؟ انقدر فکر می‌کنیم اسباب بیرون اراده است که اگر یوسف (ع) تدبیر کند و در زندان کاری کند از زندان بیرون بیاید، می‌گوییم: «ای وای! یوسف اینجا شرک کرد! استغفرالله!! چرا به اسباب مراجعه کردی؟ از خود خدا می‌خواستی!» خب تدبیر باید بکند. تو انتظار داری بنشیند در زندان و بگوید: «خدایا من را نجات بده! من را نجات بده!» خب باید نقشه بکشد تا بیرون بیاید.

در مغز ما کرده‌اند که زندگی توحیدی یعنی زندگی مفارق از اسباب؛ فقط بنشین و در سجده برو تا خدا برایت درها را باز کند، مطالعه نمی‌خواهد، عالمه‌ی غیر معلمه. اصلاً چرا درس می‌خوانی عزیزم؟ مگر موحد نیستی؟ راحت باش؛ اصلاً بنشین غذا برایت از آسمان بیاید! یک حضرت مریم برایش از آسمان غذا می‌آوردند، دلیل هم داشته است؛ قرار نیست بقیه اهل بیت هم باشد. حضرت زهرا انقدر با دستاس کار می‌کرد که دستش درد می‌گرفت.

زندگی دینی، زندگی پر تلاش

این چه تصویری است که برای ما درست کرده‌اند که زندگی دینی یعنی یک زندگی تنبلی لختِ بگری بشین تا خدا کارهایت را انجام بدهد. تازه بماند که زندگی دینی، یعنی بار بقیه را به دوش بکش، زحمت بکش، برو کار کن، شبانه روزی تلاش کن، از اسباب استفاده کن، تدبیر کن؛ ولی مثل آنهایی که در دنیای تجربه‌گرایی هستند، فکر نکن بدون اسباب نمی‌شود. یعنی در حالی که داری کار می‌کنی، عرق می‌ریزی، در

فشار هستی؛ بدان خدا اگر بخواهد، می‌تواند ناگهان بدهد. تا من این جمله را بگویم، می‌ایستید. می‌گویید: «ا! خب اگر قرار است بدهد، بدهد دیگر!» می‌گویم که نه عزیز دل من! ادامه بده به کارت؛ او گفته تو کارت را بکنی. تو کارت را بکن، ولی بدان خدا اگر بخواهد می‌تواند. می‌تواند ولی تو اینجوری باید زندگی کنی تا آن چه قرار است اتفاق بیفتد. ما ولی این گونه هستیم که یا باید به خدایی که همه کار را انجام می‌دهد اعتقاد داشته باشیم و کار نکنیم؛ یا اگر کار می‌کنیم، دیگر همه چیز باید همانطور که ما می‌گوییم اتفاق بیفتد و خدا دیگر باید از زندگی بیرون برود.

یاد بگیر جان بکنی! عرق بریزی! تلاش بکنی در حالی که باور داری خدا هر لحظه اگر می‌خواهد، می‌توانست. می‌گویی که برای چی زجر می‌دهد ما را؟ نمی‌خواهد زجر بدهد. تو با این نظام رشد می‌کنی عزیز دل من. مثال‌های خاص خدا برای این بوده که حجت‌هایی را در عالم نشان بدهد، نه اینکه تو آن استثناها را مبنای زندگی بگذاری. ما عبد هستیم، عبد باید از اول تا آخر بردگی کند؛ در حالی که مولایش همه چیز را می‌تواند انجام دهد. قرار نبوده تو از این نظام اسباب بیرون بیایی؛ ولی قرار بوده نظام اسباب را به بهترین شکل انجام بدهی و ایمان داشته باشی که خدایی هست که آنجایی که صلاح بداند و برای هدایت من و دیگران لازم باشد، هر کاری دفعتاً می‌تواند انجام بدهد. این دوگانه را جمع کردن، یکی از بنیادی‌ترین چیزهایی است که رشد انسان را رقم می‌زند، اینکه بیفتی در نظام اسباب خدایی که هیچ سببی لازم ندارد.

آدم این را یاد بگیرد، این قدر اذیت نمی‌شود. آخر من می‌خواهم جهاد کنم، کار خانه نمی‌گذارد؛ خب همه‌ی آدم‌های دنیا کار خانه دارند. حضرت زهرا کار خانه داشت، از من و شما موحدتر بود و بیشتر هم دغدغه‌ی اصلاح کل جهان را داشت. تازه آن موقع کار خانه اینطور بود که گندمشان را خودشان آسیاب می‌کردند؛ شما که الحمدلله آرد سه صفر و کیکش را هم که می‌خرید. سطح کار خانم‌ها را نمی‌خواهم پایین بیاورم، ما آقایان هم همینطور هستیم. یعنی خیلی از بشور و بساب‌های قدیمی‌ها را نداریم، باز هم فکر می‌کنیم ما نباید کاری انجام دهیم؛ چون ما موحد و انقلابی هستیم و می‌خواهیم برویم عالم را پر از نور هدایت کنیم. امیرالمومنین نخل می‌کاشت، چاه می‌کند، بعد که به آب می‌رسید، یک سند برای آن چاه می‌نوشت و می‌رفت سراغ چاه بعدی. اینجوری نبود که بایستد، بگوید: چاه شو! درخت شو! چاه شو! درخت شو!

برای مثال در داستان حضرت خضر و موسی، حضرت خضر طبق یک نظام خاصی عمل کرده است؛ ولی حضرت موسی، نه. طبق بقیه‌ی آیات قرآن چه کسی در این عالم حجت است؟ اتفاقاً حضرت موسی! آنجا فقط دارد به شما یاد می‌دهد که بدان یک مدل خضر هم در عالم داریم. اگر کسی این کارها را کرد، یک وقت نترس؛ لازم هم هست ولی نظام عالم به سبک حضرت موسی تنظیم شده است. لذا اهل بیت فرمودند

ما علممان خضری است، ولی عملمان موسوی است. ما مثل خضر می‌فهمیم، ولی مثل موسی باید عمل کنیم. نظام عالم بر این مدل تنظیم شده، نه بر مدل خارق عادت.

خدا برای جریان هدایت عالم، به اندازه‌ی نمک در غذا، همچین کاری را می‌کند؛ ولی اگر دقت کنید، فقط به اندازه‌ی نمک در غذاست، کل غذا یک چیز دیگر است. مثلاً مریم جان بدون ازدواج تو باید بچه دار بشوی، چون با این موضوع کار دارم؛ ولی بقیه باید ازدواج کنند که بچه‌دار بشوند. خدا یک دانه لازم داشت در عالم که باهش این کار را بکند؛ شاید بعداً با یکی دیگر هم این کار را بکند! آن را هم برای هدایت لازم می‌داند که این کار را می‌کند، اما ناموس عالم را بر چنین مواردی خلق نکرده.

خدا عالم را بر نظام اسباب دنیا خلق کرده و شما آمدید خلیفه‌ی خدا بر روی زمین باشید؛ نه خلیفه‌ی خدا در آسمان‌ها. یعنی باید با قواعد زمین، زمین را آباد کنید و این عبودیت من و شماست. این ربطی به درجات معنوی هم ندارد؛ درجه‌ی معنوی حضرت زهرا بالاتر از حضرت مریم است، ولی ایشان ازدواج می‌کند و بچه‌دار می‌شود. این که خدا چرا روی یک کسی خرق عادت می‌کند، در نظام هدایتش است.

سوال: اینکه با قرآن مثل شعر برخورد نکنیم، یعنی چه کار کنیم؟

مثل شعر برخورد کردن، یک بخشش بر می‌گردد به عرب آن موقع که متن عمومی همه‌ی آدم‌ها شعر بوده است؛ اما الان ترجمانش حالتی از سرگرمی می‌شود، یعنی حالتی که محتوا انقدر اثر ندارد. خود شعر اولاً مطلقاً منفی نیست، مثلاً شعر حافظ. شعر در ادبیات قرآن بیشتر ناظر به متنی است که جوش بر محتوایش غلبه دارد. در موسیقی هم داریم، همانی که الان می‌گویند عامل غنا است. حد غیر شرعی موسیقی چه است؟ غنا. غنا یعنی چی؟ یعنی آن حالتش بر محتوا غلبه کند. شما را حالی به حالی کند، این می‌شود حد غنا؛ چون این خلاف عقلانیت است. جو غالب بر محتوا، خلاف عقلانیت است. شعر برای این استفاده می‌شده که جوش بر محتوایش غلبه کند.

قرآن اولاً خاصیت شعری هم آنچنان ندارد، یعنی اصلاً به گونه‌ای نازل نشده که ادبیاتش شکل شعر را پیدا کند؛ ولی کلاً معنایش این است که این مطلب تحت تأثیر جوش هم اگر قرار گرفتید، معنایش مد نظر بوده است. حالش مد نظر نیست، آن معرفتش مد نظر است.

سوال: آموزش های قرآن به سبک شعر و بازی چطور؟

اشکال ندارد. چون اینها در ساحت انس است و آن بچه هنوز در ساحت تفکر نیست؛ ولی اگر با آدم بزرگ هم باز همین کار را کردیم، اشتباه است.

سوال: حفظ قرآن های یک ساله و دوساله چگونه؟

حفظ یک ساله و دو ساله رویش علامت سوال است. یک وقت می‌گویی یک سوره حفظ کن، فرق می‌کند با حفظ یک ساله و دو ساله. البته خیلی بستگی به حال بچه دارد. نفهمیدن محتوای قرآن توسط کودک را می‌شود تا یک اندازه ای بعداً درست کرد. الان می‌خواهد یک انس ایجاد بکند، بعداً درست کند. ولی نوعاً آن فشار، بعضی وقتها اثرش منفی است. این را باید یک ذره عالمانه‌تر تحقیق کرد. من نقادانه دارم می‌گویم؛ یعنی این موضوع جای نقد و بررسی دارد.

سوال مخاطب: در این نظام جایگاه توسل و توکل کجا قرار می‌گیرد؟

توکل یعنی همان حرفی که پیامبر زدند؛ همان روایت معروف. طرف رسید به محل کاروان، شترش را ول کرد و آمد. پیامبر دیدند شترش را ول کرد، گفتند: «فلانی چه کار کردی؟». گفت: «توکل کردم!». گفتند: «برو اول زانوی شتر را ببند، بعد توکل کن!». ما توکل را اشتباه فهمیدیم؛ فکر کردیم توکل یعنی تو اسباب را ول کن، خودش بشود. توکل یعنی در عین فراهم کردن اسباب و طی کردن مسیرهای زمینی، البته برای نتیجه آن را به خدا بسپار.

ما یکی از اشتباهاتی که کردیم این است که درباره علمایمان، بیشتر از اینکه از مجاهدت، درس خواندن، شب‌زنده‌داری‌ها و سختی‌هایشان بگوییم، از کراماتشان گفتیم. کرامات هم در زندگی علما نمک زندگی بود؛ اصلاً در زندگی علما غالب نمی‌شد. برای همین ما اگر یک روزی امام زمان را ببینیم، خیلی خطرناک هستیم؛ چون انتظار داریم امام زمان هر روز از این کارها بکند و هر روز برایش غذا بیاید. در صورتی که امام زمان انقدر معمولی زندگی می‌کند که اگر غذا برایش نبری، ممکن است گرسنه بماند. بعد ما می‌گوییم که مگر می‌شود؟! امام زمان است، غذا باید برایش بیاید.

بسیاری از آدم‌هایی که از پیامبر گرامی اسلام و از قاطبه‌ی انبیاء جدا شدند، چون دیدند کنار او زندگی کردن خیلی هم اتفاقات خاصی ندارد. برای همین معجزات هر چه به سمت آخرالزمان آمدید، به سمت عقلانیت آمد؛ پیامبر اسلام معجزه‌ای مثل حضرت موسی نیاورد؛ معجزه‌اش کلامش بود، چون نظام تفکر مخاطب باید فعال بشود. شما باید تفکر کنید، زندگی بر مدار معجزه نیست. معجزه یک درصد آن هم برای موارد خاص است.

امام زمان می‌آید، می‌بینید امام زمان به جنگ رفت و زخمی شد؛ بعد بگویید که وای نکنند بمیرد!! خب امام زمان هم ممکن است در جنگ بمیرد دیگر. فکر می‌کنیم فرشته‌ها بیایند جلوی او را بگیرند. مگر

فرشته‌ها جلوی کشته شدن جدش ابا عبدالله را گرفتند؟ او قرار است مثل زمینی‌ها زندگی کند؛ این از بندگی‌اش است. او برای خارق عادت نیامده است.

«بَشْرٌ مِثْلُنَا» (یس/۱۵)، آدمی هست مثل ما، برویم حرف این را گوش بدهیم؟ او برجستگی‌اش که در معجزاتش نبود، در نظام فکری‌اش بود. باید روی این نکته فکر کنیم. باید یک ذره در زندگی‌مان اصلاح کنیم. یک ذره بیشتر زحمت بکشیم. برای همه چیز باید جان بکنیم. اگر یک چیزی در دنیا صد سال کار کردن می‌خواهد، اینجا هم صد سال کار کردن می‌خواهد؛ شاید هم بعضی وقتها صد و ده سال کار کردن بخواند. چرا انتظارهای عجیب و غریب داریم؟

خیلی اثر دارد. اینکه آدم چنین باوری را داشته باشد. خدا ان شاءالله به ما توفیق بدهد که هم از این ماه رجب بهره‌مند بشویم، هم از این ایام اعتکاف و هم از این ویژگی منحصر به فرد امیرالمومنین که در بین مردم و مانند مردم زیست؛ با همین قالب دنیا زندگی کرد؛ با همین قواعد دنیا تنها ماند؛ شهید شد؛ در حصر قرار گرفت؛ شکست خورد و موفق شد. او امیر ما است؛ من و شما هم باید یاد بگیریم همین طور زندگی کنیم. در عین اینکه باور داریم به خدایی که «کن فیکون» است، ولی در نظام این اسباب آمدیم که بندگی‌مان را ثابت کنیم. خدا همگی‌مان را از این بندگی بهره‌مند کند به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم